

تحلیل واکنش های رفتاری سیندخت در شاهنامه بر اساس نظریه "مورنو"

سیده مریم روضاتیان

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

چکیده

نقد روانشناسانه یکی از مهم ترین و عمیق ترین شیوه های نقد ادبی است. از جمله استفاده هایی که نقد ادبی از نقد روانشناسانه می کند مطالعه درباره شخصیت قهرمانان داستان هاست از این رو بسیاری از آثار ادبی زبان فارسی را می توان در حوزه نقد روانشناسانه بررسی کرد. شاهنامه فردوسی از مهم ترین آثار ادبی زبان فارسی است که به دلیل تعدد داستان ها و تنوع در شخصیت قهرمانان و خلق و خوی آنان می تواند در بوته تحلیل های روانشناسانه قرار گیرد. یکی از قصه های شاهنامه که در جریان رخدادهای آن می توان واکنش شخصیت های قصه را تحلیل کرد داستان پر ماجرای زال و رودابه است. فردوسی که بعنوان قصه پردازی توانمند در جای جای شاهنامه تصاویری زنده از قهرمانان به نمایش گذاشته است، در داستان زال و رودابه با فراهم آوردن موقعیت های تازه، هنرمندانه واکنش هریک از شخصیت های داستان را در مقابل این موقعیت ها به تصویر می کشد. مقاله حاضر واکنش های رفتاری شخصیت های داستان زال و رودابه بویژه سیندخت را بر اساس "نظریه گروهی مورنو" تحلیل می کند. دیدگاه های جاکوب مورنو (متولد ۱۸۹۲ رومانی) نسبت به روانشناسانی همچون فروید و یونگ برتری دارد زیرا بیشتر روانشناسان ویژگی های شخصیتی افراد را به صورت انفرادی بررسی کرده اند حال آن که مورنو درباره چگونگی ارتباط افراد بویژه ارتباط عاطفی آنان با یکدیگر و تاثیر متقابل گروه و فرد به تحقیق پرداخت بنابراین در شناخت ویژگی های رفتاری افراد توفیق بیشتری به دست آورد. مورنو دیدگاه فروید را مبتنی بر این که آدمی تمام عمر اسیر

گذشته است مردود می‌دانست و عقیده داشت انسان در دوران مختلف زندگی قدرت آفرینندگی دارد و نقش‌های مختلفی را ایفا می‌کند که هرکدام نسبت به نقش‌های پیشین ممکن است با پیروزی یا شکست همراه باشد. نظریه مورنو مبتنی بر اصولی است که مهم‌ترین آنها "حرکت ارتجالی spontaneity"، "آفرینندگی creativity"، "آثار پاینده و فرهنگی cultural conserves" و "ایفای نقش role playing principle" است. این اصول را می‌توان در واکنش‌هایی که از شخصیت‌های داستان زال و رودابه سر می‌زند بررسی کرد. با توجه به این که داستان زال و رودابه یکی از داستان‌های بلند شاهنامه است که شخصیت‌های متعدد در آن نقش آفرینی می‌کنند، مقاله حاضر به تحلیل واکنش‌های رفتاری سیندخت بر اساس نظریه مورنو می‌پردازد و رفتار او را در مقابل دیگر شخصیت‌ها و نیز در مواجهه با رخداد‌های داستان تحلیل می‌کند.

کلید واژه‌ها: نقد روانشناسانه - نظریه گروهی مورنو - شاهنامه - سیندخت - موقعیت تازه - حرکت ارتجالی - آفرینندگی - آثار پاینده و فرهنگی - ایفای نقش

مقدمه

نقد روانشناسانه از همه انحاء نقد مهم‌تر و عمیق‌تر به شمار می‌آید (زرین کوب، ۱۳۶۹، جلد اول: ۵۰). این شیوه از نقد حوزه‌های وسیع و کاملاً ناشناخته‌ای را در ادبیات بررسی کرده است و برخی از بهترین تفاسیر درباب آثار پیشرو ادبی جنبه روانشناسانه دارد. نقد روانشناسانه گرایش‌های مختلفی دارد. مثلاً گاهی به مطالعه آفریننده اثر هنری می‌پردازد، گاهی به مطالعه خود اثر توجه دارد، گاهی تاثیر اثر ادبی را بر خواننده در نظر دارد و گاهی نیز از کیفیت و چگونگی آفرینش اثر ادبی و تکوین آن بحث می‌کند (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۱۷-۲۱۸). در بین استفاده‌هایی که نقد ادبی از شیوه نقد روانشناسی می‌کند، مطالعه درباب اشخاص داستان‌ها و خلق و سرشت قهرمانان از اهمیت خاصی برخوردار است و بررسی‌هایی که در این زمینه بر مبنای مکتب فروید و مکتب یونگ انجام یافته از بسیاری جهات در خور توجه واقع شده است (زرین کوب، ۱۳۶۹، جلد دوم: ۷۴۷). مثلاً ارنست جونز نمایشنامه هملت شکسپیر و نمایشنامه ادیپوس شاه اثر سوفوکلس را با هم مقایسه کرده و نشان می‌دهد "عقده ادیپوس" که فروید آنرا مطرح کرده بود در هردو اثر تجلی بارز دارد. آلفرد آدلر (۱۸۷۰-۱۹۳۷) نیز تحقیقاتی ارائه کرد که در نقد ادبی تاثیر گذاشت. او برخلاف فروید عقاید و ارزش‌هایی را که انسان درباره خود و دیگران قایل است در احوال نفسانی او موثر می‌دانست. دیدگاه‌های کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) نیز در نقد ادبی معاصر تاثیر قابل ملاحظه‌ای

داشت. او درباب فائوست گوته و ارتباط آن با احوال روانی نویسنده بررسی های جالبی انجام داده است (همان: ۶۹۲-۶۹۵). جاکوب مورنو (متولد ۱۸۹۲ رومانی) از جمله روانشناسانی است که دیدگاه هایش نسبت به فروید، یونگ و آدلر برتری دارد زیرا آنها انسان را بیشتر به صورت انفرادی مطالعه کرده اند درحالی که مورنو درباره چگونگی ارتباط افراد به خصوص ارتباط عاطفی آنها با یکدیگر و تاثیر متقابل گروه و فرد به تحقیق پرداخت. مورنو دیدگاه فروید را مبتنی بر این که آدمی تمام عمر اسیر گذشته است مردود می داند و معتقد است انسان در دوران مختلف زندگی آفرینندگی دارد و نقش های به خصوصی را ایفا می کند که هرکدام نسبت به نقش های پیشین ممکن است قرین پیروزی یا شکست باشد. نظریه مورنو مبتنی بر اصول متعددی است که مهمترین آنها حرکت ارتجالی، آفرینندگی، آثار پاینده و فرهنگی و اصل ایفای نقش است (سیاسی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). این اصول را می توان در بررسی واکنش هایی که در موقعیت های تنش زا از قهرمانان داستان زال و رودابه در شاهنامه سر می زند تحلیل کرد. قصه دلدادگی زال و رودابه، حوادث پر فراز و نشیبی که پیامد این دلدادگی است و پایان خوش داستان که به وصال زال و رودابه می انجامد یکی از پرماجرترین قصه های شاهنامه است که شخصیت های متعددی در آن نقش آفرینی می کنند. مثلث خانوادگی متشکل از مهراب (پدر)، سیندخت (مادر) و رودابه (دختر) فعال ترین شخصیت های این قصه به شمار می آیند و هریک در مقابل موقعیت های پیش آمده به گونه ای خاص واکنش نشان می دهند. قصه از زمانی آغاز می شود که زال برای سرکشی به سرزمین های اطراف به کابل می رسد و در مرز کابل خیمه می زند. مهراب شاه کابل پس از دیدار با زال از محاسن او برای همسر و دخترش سخن می گوید و رودابه بی آن که زال را دیده باشد به او دل می بندد. از آن سو، زال نیز با شنیدن اوصاف رودابه از زبان اطرافیانش دلباخته رودابه می شود. با تلاش رودابه دیداری پنهانی دست می دهد و پیمان وصال میان دو دلداره بسته می شود. چون خبر به سام می رسد او بواسطه پیشگویی منجمان از آینده نیک این وصلت با خبر می شود اما از آنجا که خاندان رودابه از نسل ضحاک است، خشم منوچهر شاه برانگیخته می شود و فرمان حمله به کابل را صادر می کند. خبر لشکرکشی منوچهر زمانی به کابل می رسد که مهراب پدر رودابه از ماجرای عشق پنهانی او باخبر شده و تصمیم می گیرد با به قتل رساندن رودابه و سیندخت آتش جنگ ناخواسته با شاه ایران را خاموش کند اما با چاره گری سیندخت صلح و آشتی برقرار می شود و ماجرای پر حادثه زال و رودابه با رضایت سام و منوچهر شاه به پیوند دو دلداره می انجامد. این مقاله واکنش های سه عضو خانواده شاه کابل بویژه سیندخت را در برابر موقعیت های تنش زا با توجه به اصول اساسی نظریه مورنو نقد و بررسی می کند.

متن

۱- دیدگاه مورنو

مورنو برخلاف بسیاری از روانشناسان که فرد را مورد مطالعه قرار می‌دادند و نسبت به تاثیر گروه و اجتماع توجهی نداشتند بیشتر درباره چگونگی ارتباط افراد به خصوص ارتباط عاطفی آنها با یکدیگر و تاثیر متقابل گروه و فرد به تحقیق پرداخته است. نظریه مورنو مبتنی بر اصول متعددی است که مهم ترین آنها سه اصل حرکت ارتجالی، آفرینندگی و آثار پاینده و فرهنگی است. حرکت ارتجالی در اصطلاح مورنو حالت و حرکتی است که بی‌درنگ از شخص سر می‌زند و در حقیقت پاسخ تازه ای است به پیشامد یا وضعیتی تازه. حرکت ارتجالی با اصل آفرینندگی بستگی کامل دارد زیرا به واسطه آن افکار گرد هم می‌آیند و در نتیجه یک عمل ابتکاری به وقوع می‌پیوندد. صفت آفرینندگی سبب می‌شود فرد به ایجاد وضعیت های تازه بپردازد. مورنو آثاری را که در نتیجه حرکت ارتجالی و آفرینندگی به وجود آمده و نگرهانی ارزش های فرهنگ مخصوص و معینی را عهده دار شده اند آثار پاینده و فرهنگی نام گذاشته است. برخی از این آثار جنبه باستانی و دیرینه دارند مانند مراسم دینی یا ملی (آثار پاینده) و برخی دیگر تازه به وجود آمده اند مانند کتابی که تازه تالیف شده یا تابلوی نقاشی که تازه کشیده شده باشد (آثار فرهنگی). مورنو اصول دیگری را هم مورد بحث قرار می‌دهد که نسبت به اصول سه گانه فوق فرعی هستند که یکی از مهم ترین آنها اصل ایفای نقش است و در نظریه مورنو جایگاه خاصی دارد تا آنجا که شیوه روان درمانی او با ایفای نقش همراه شده است. مورنو معتقد است هر انسانی از بدو تولد تا بزرگسالی نقش هایی ایفا می‌کند که متناسب با سن، معتقدات، مقتضیات شغلی و بسیاری عوامل دیگر در زندگی اوست. نکته مهم ارتباط متقابلی است که بین ایفای نقش و اصل حرکت ارتجالی وجود دارد: ایفای نقش سبب حرکت ارتجالی می‌شود و حرکت ارتجالی نقش های تازه به وجود می‌آورد (سیاسی، ۱۳۸۶: ۱۰۷-۱۱۶). هدف این مقاله تحلیل شخصیت سیندخت بر اساس نظریه مورنو است اما از آنجا که هریک از سه عضو خانواده سیندخت بارها در موقعیت های تازه قرار می‌گیرند، تحلیل واکنش های هریک از آنان در موقعیت های تنش زا، بویژه با تاکید بر که مورنو بر روابط متقابل افراد دارد می‌تواند به تحلیل روشن تر واکنش های سیندخت بینجامد.

۲- رودابه و موقعیت های تازه

رودابه یکی از قهرمانان اصلی قصه ، دختری است نوجوان که در برابر چندین موقعیت تازه به تناسب سن و خواهش های دل خود ، بی درنگ و شتابزده " حرکت ارتجالی " نشان می دهد و حوادثی می آفریند که سایر اعضای خانواده خود را نیز درگیر می کند :

۱-۲. موقعیت اول : زمانی که مهرباب شاه کابل از ملاقات زال برمی گردد در پاسخ سیندخت که کنجکاویش درباره دست پرورده سیمرخ تحریک شده است می گوید :

به گیتی در از پهلوانان گرد پی زال زر کس نیارد سپرد
چو دست و عنانش به ایوان نگار نبینی و بر زین چون او یک سوار
دل شیر نر دارد و زور پیل دو دستش به کردار دریای نیل
مهرباب پس از توصیف زیبایی و شجاعت زال به سپیدموییش اشاره می کند و آن را نیز حسن می شمارد :

سپیدی مویش بزید همی تو گویی که دل ها فریبد همی
رودابه که هنگام گفتگوی مادر و پدر حضور دارد در موقعیتی تازه قرار می گیرد : برای نخستین بار است که توصیف زال را می شنود ، پسر پهلوان نام آور ایران با دوران کودکی شگفت انگیزی در آشیانه سیمرخ . فردوسی واکنش رودابه را در این موقعیت چنین توصیف کرده است :

چو بشنید رودابه این گفتگوی برافروخت و گلنارگون گشت روی
دلش گشت پر آتش از مهر زال وزو دور شد خورد و آرام و هال
چو بگرفت جای خرد آرزوی دگرگونه تر شد به آیین و خوی

مورنو معتقد است با حرکت ارتجالی افکار گرد هم می آیند و در نتیجه یک عمل ابتکاری فوری به وقوع می پیوندد که به آن اصل آفرینندگی گفته می شود. فردوسی با توصیف روانشناسانه خود حرکت ارتجالی رودابه را به روشنی به تصویر کشیده است : مهری در دلش ایجاد می شود و آرام و قرار را از او می گیرد. مورنو نیز دقیقاً بر آن است که حرکت ارتجالی در همه افراد بشر به یک شدت از درجه نیست و در یک فرد واحد هم در تمام زندگی به یک صورت وجود ندارد و بویژه حرکت ارتجالی در دوران نوجوانی در حد اعلائی خود وجود دارد. از آنجا که به دنبال حرکت ارتجالی، آفرینندگی یعنی یک موقعیت، حرکت یا رفتار تازه رخ می

دهد رودابه نیز بلافاصله از احساس خود برای کنیزکانش سخن می‌گوید و آنها را برای کند و کاو بیشتر درباره زال به بهانه گل چیدن به نزدیک خیمه گاه زال می‌فرستد.

۲-۲. موقعیت دوم: هنگامی که کنیزکان پیغام محبت آمیز زال و هدایای او را به رودابه می‌رسانند رودابه در موقعیتی تازه قرار می‌گیرد. حرکت ارتجالی، بازهم به اقتضای سن نوجوانی و خواهش‌های دل، رودابه را بی‌درنگ به آفرینش شرایطی تازه وامی‌دارد: به فکر پذیرایی پنهانی از زال می‌افتد و کاخ خود را با دیبای چین و طبق‌های زرین می‌آراید و مجلس بزمی شایسته فرزند سام تدارک می‌بیند:

یکی خانه بودش چو خرم بهار	ز چهر بزرگان برو بر نگار
به دیبای چینی بیاراستند	طبق‌های زرین بپیراستند
عقیق و زبرجد برو ریختند	می و مشک و عنبر برآمیختند
همه زر و پیروزه بد جامشان	به روشن گلاب اندر آشامشان
از آن خانه دخت خورشیدروی	برآمد همی تا به خورشید بوی

۳-۲. موقعیت سوم: زال به کاخ رودابه می‌آید و نخستین دیدار دو دلداده رخ می‌دهد. زمانی که زال از مهر خود برای رودابه سخن می‌گوید و عهد می‌کند تا پای جان در جلب رضایت سام و منوچهر شاه برای وصلت رودابه بکوشد، رودابه بازهم در موقعیتی تازه قرار می‌گیرد. او، با حرکتی ارتجالی، بی‌درنگ شرایطی تازه ایجاد می‌کند و آن پیمان متقابل با زال است بی‌آن که موقعیت خود و خانواده اش و خصومت دیرینه شاه ایران و خاندان مهراب کابلی را - به دلیل همخونی با ضحاک - در نظر بگیرد:

بدو گفت رودابه من همچنین	پذیرفتم از داور کیش و دین
که بر من نباشد کسی پادشا	جهان آفرین بر زبانم گوا
جز از پهلوان جهان زال زر	که با تاج و گنج است و با نام و فر

طبق نظر مورنو حرکت ارتجالی به آفرینندگی می‌رسد و تعامل این دو به ایجاد آثار پاینده فرهنگی می‌انجامد اما همیشه هم چنین نخواهد شد. اگر حرکت ارتجالی با شدت بالا و یا نابهنجار باشد به آثاری مخرب ختم خواهد شد. حرکت شتابزده رودابه هم سبب ایجاد شرایطی شد که تبعات ویرانگر آن تا مدت‌ها ذهن شخصیت‌های داستان را به خود مشغول ساخت و حوادث پیچیده‌ای را در جریان قصه به وجود آورد.

۳- مهرباب و موقعیت های تازه : مهرباب شاه کابل با وجود داشتن جایگاه حساس فرمانروایی، شخصیتی بی ثبات و سست اراده است . فردوسی در طول داستان زال و رودابه چندین بار در شرایط مختلف به بیان گفتگوهای درونی مهرباب پرداخته که با عملکرد بیرونی او متناقض و نشانگر ضعف اراده او در مقابل موقعیت های تازه است. مهرباب علی رغم سن و جایگاه اجتماعیش همواره درگیر حرکت های ارتجالی نابهنجار و با شدت بالا می شود و به همین دلیل واکنش های او به آفرینش آثارپاینده و فرهنگی نمی انجامد . ۱-۳. موقعیت اول : پس از رسیدن زال به مرز کابل، مهرباب که سخت کنجکاو دیدن دستپرونده سیمرخ است به استقبال او می شتابد . دیدار زال برای مهرباب موقعیتی تازه است . مهرباب در چنین موقعیتی به شگفت آمده و زال را به سرای خود دعوت می کند :

مرا آرزو در زمانه یکی است که آن آرزو بر تو دشوار نیست

که آیی به شادی بر خان من چو خورشید روشن کنی جان من

درخواست مهرباب از زال شتابزده و نسنجیده است زیرا پایگاه و اعتقادات آنها با یکدیگر فاصله دارد علاوه بر آن خویشاوندی شاه کابل با ضحاک که خاطرات تلخ ستمگری هایش همواره دل ایرانیان را آزرده کرده چیزی نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت. عجولانه و غیر منطقی بودن درخواست مهرباب که به نوعی واکنش افراد نابهنجار به شمار می آید زمانی روشن تر می شود که زال با وجود جوانی و کم تجربگی این درخواست را نمی پذیرد و چنین پاسخ می دهد :

نباشد بدین سام همداستان همان شاه چون بشنود داستان

که ما می گساریم و مستان شویم سوی خانه بت پرستان شویم

مهرباب با آن که از پاسخ زال باطنا خشمگین شده اما در ظاهر متواضعانه آن را می پذیرد و علی رغم احساس درونیش حتی زبان به تحسین زال می گشاید :

چو بشنید مهرباب کرد آفرین به دل زال را خواند ناپاک دین

خرامان برفت از بر تخت اوی همی آفرین خواند بر بخت اوی

بی ثباتی شخصیت مهرباب زمانی آشکارتر می شود که برای سیندخت با شور و شوق فراوان از محاسن زال سخن می گوید و حتی سپیدمویی و پرورش در لانه سیمرخ را نیز نه تنها عیب زال نمی داند بلکه عاملی برای محبوبیت بیشتر او ذکر می کند و این درحالی است که در دل از زال به خاطر رد کردن دعوتش آنهم با

چنان عبارت‌های تحقیر آمیزی خشمگین است. البته باید توجه داشت که به عقیده مورنو در دوران بزرگسالی از تازگی و شدت حرکت ارتجالی کاسته می‌شود و افراد سالمند بیشتر پاسخ‌های گذشتگان را به طور یکنواخت تکرار می‌کنند. به نظر می‌رسد که با این که مهرباب در پاره‌ای موقعیت‌ها حرکت ارتجالی‌نا مناسب و نابهنجار نشان می‌دهد اما غالباً پاسخ او به وضعیت‌های تازه تکرار پاسخ پدران و نیاکان او در چنین موقعیت‌هایی است در نتیجه به جای آن که به آفرینندگی ختم شود مهرباب را از تصمیم‌گیری به جا و مناسب باز می‌دارد و اراده او را فلج می‌سازد.

۲-۳. موقعیت دوم: پس از آن که سیندخت از دلدادگی رودابه با خیر می‌شود مصلحت را در آن می‌بیند که مهرباب را نیز از واقعه مطلع سازد. با آن که سیندخت می‌کوشد مدبرانه و با مقدمه‌چینی مناسب زمینه را آماده کند اما پاسخ مهرباب همچون موقعیت پیشین، شتابزده است و بیشتر تکرار عکس‌العمل‌های خشونت‌آمیز اجدادش به شمار می‌آید:

چو بشنید مهرباب بر پای جست نهاد از بر دسته تیغ دست

تنش گشت لرزان و رخ لاجورد پر از خون جگر لب پر از باد سرد

همی گفت رودابه را رود خون بریزم به روی زمین هم کنون

خشم مهرباب نه فقط رودابه که سیندخت را نیز دربر می‌گیرد.

بپیچید و انداخت او را به دست خروشی برآورد چون پیل مست

حتی مهرباب از این که در زمان ولادت رودابه حرکت ارتجالی اجدادش را تکرار نکرده و دخترش را به قتل نرسانده ابراز پشیمانی می‌کند:

همی گفت چون دختر آمد پدید ببایستمش در زمان سر برید

نکشتم نرفتم به راه نیا کنون ساخت بر من چنین کیمیا

روشن است که واکنش تند و خشمگینانه مهرباب نمی‌تواند به آفرینندگی بینجامد و تنها وخامت موقعیت تازه را بیشتر می‌کند.

۳-۳. موقعیت سوم: با تلاش سیندخت خشم مهرباب اندکی فروکش می‌کند اما دیری نمی‌گذرد که خبر

لشکرکشی منوچهر شاه به کابل می‌رسد و مهرباب را در بحرانی‌ترین موقعیت قرار می‌دهد به گونه‌ای که

اگر تدبیر سیندخت نبود حرکت ارتجالی مهرباب به قتل رودابه می‌انجامید:

به کابل چو این داستان فاش گشت سر مرزبان پر ز پرخاش گشت

برآشفت و سیندخت را پیش خواند
 همه خشم رودابه بر وی براند
 بدو گفت که اکنون جز این رای نیست
 که با شاه گیتی مرا پای نیست
 که آرمت با دخت ناپاک تن
 کشم زارتان بر سر انجمن
 مگر شاه ایران از آن خشم و کین
 بیاساید و رام گردد زمین

روشن است که رودابه و مهراب هر دو در موقعیت های تازه حرکت های ارتجالی با شدت بالا و واکنش های شتابزده ای نشان می دهند که در عوض رسیدن به اصل آفرینندگی نتایجی مخرب در پی دارد اما باید توجه داشت که واکنش های رودابه بعنوان دختری نوجوان که شاهزاده و نازپرورده نیز هست تا حد زیادی با شرایط او سازگاری دارد اما مهراب که شاه کابل و مدافع مردم یک سرزمین به شمار می آید، شخصیتی نابهنجار دارد و در مواجهه با موقعیت های تازه بدترین واکنش ها را از خود نشان می دهد. در این مثلث خانوادگی تنها سیندخت است که در رویارویی با موقعیت های تازه و بحرانی حرکت ارتجالی به جا و مناسبی نشان می دهد که به اصل آفرینندگی می انجامد و در نتیجه آمیختن این دو اصل در عملکرد سیندخت آثاری پاینده ایجاد می شود.

۴- سیندخت و موقعیت های تازه: سیندخت ملکه کابل است و با آن که از نسل ضحاک معرفی شده اما فردوسی چندین بار در جریان قصه خردمندی او را ستوده و عملکرد او را با صفت مردانگی توصیف کرده است. سیندخت در موقعیت های تازه واکنش هایی مناسب و ابتکاری دارد، از رخداد های وخیمی که در شرف وقوع است پیشگیری می کند و به آفرینش شرایط مناسب که به عاقبت خوش می انجامد دست می زند. سیندخت در مواجهه با مسئله دلدادگی رودابه، مادرانه اما نه منفعل و اسیر عواطف که مقتدرانه و فعال عمل می کند. واکنش های احساسی سیندخت نیز بجا و مناسب است. بجا می گرید، بجا شادمانی می کند، بجا تهدید می کند یا امید می بخشد. سیندخت نمونه شخصیتی است بهنجار، دارای ابتکار عمل و نقش آفرینی سازنده. فردوسی با خلاقیتی روانشناسانه نشان می دهد که بدون واکنش های مناسب سیندخت، ماجرای پیچیده داستان زال و رودابه هرگز با خوشی خاتمه نمی یافت و در حقیقت شاهنامه، ولادت رستم جهان پهلوان ایران زمین را مرهون خردمندی و تدبیر سیندخت است.

۴-۱. موقعیت اول : سیندخت با غافلگیر کردن زن ناشناسی که در قالب فروشنده دوره گرد از زال برای رودابه پیغام می آورد از راز پنهان دخترش آگاه می شود. سیندخت بعنوان یک مادر گرفتار موقعیتی تازه و بحرانی شده است. پیش بینی واکنش او بدون خواندن ادامه داستان تقریباً ممکن نیست. حرکت ارتجالی سیندخت پاسخی مناسب و بجا برای تحت تاثیر قرار دادن عواطف رودابه است :

بفرمود تا دخترش رفت پیش	همی دست برزد به رخسار خویش
دو رخ را به دو نرگس آبدار	همی شست تا شد گلان آبدار
به رودابه گفت ای گرنامه ماه	چرا برگزیدی تو بر گاه چاه
چه ماند از نکو داشتن در جهان	که نمودمت آشکار و نهان
ستمگر چرا گشتی ای ماه روی	همه رازها پیش مادر بگوی

با واکنش مناسب سیندخت رودابه عقده دل می گشاید و سیندخت از آنچه گذشته آگاه می شود. بجا بودن حرکت ارتجالی سیندخت که به آفرینش شرایط تازه - یعنی راز دل گفتن رودابه با مادر - می انجامد زمانی روشن تر می شود که اقسام واکنش هایی که امکان رخ دادن آن وجود داشت در نظر آوریم : خشمگین شدن سیندخت و تندی کردن با رودابه ، وحشت کردن سیندخت از این واقعه - که قطعاً خشم پدر را به دنبال خواهد داشت - و در نتیجه آن پنهان کاری و تجاهر و یا هر واکنش دیگری جز آنچه سیندخت انجام داد می توانست نتایج نامطلوبی به بار آورد و جریان قصه را به کلی تغییر دهد.

۴-۲. موقعیت دوم : سیندخت چون از نزد رودابه بر می گردد در اندیشه پیدا کردن چاره ای برای این پیشامد است که مهراب وارد می شود و با شادمانی سر صحبت را درباره زال باز می کند اما در میانه سخن متوجه پریشانی سیندخت شده علت را جویا می شود. سیندخت در موقعیت تازه و دشوار قرار می گیرد و باید پاسخی قانع کننده برای مهراب داشته باشد. در این موقعیت نیز حرکت ارتجالی سیندخت بهنجار و متناسب با شرایط است. ابتدا از مقام و موقعیت و آبروی خاندانشان سخن می گوید سپس سخن را به زال کشانده با زیرکی تقصیر دلدادگی رودابه را به گردن زال می اندازد :

چنان دان که رودابه را پور سام	نهانی نهاده است هرگونه دام
بیردست روشن دل او ز راه	یکی چاره مان کرد باید نگاه

سیندخت آگاهانه مطلب را به گونه ای بیان می کند که خشم مهراب نسبت به رودابه کمتر برانگیخته شود و ذهن او بیشتر درگیر برتری جایگاه سام - سیندخت به عمد زال را پور سام می خواند - و چگونگی چاره

اندیشی برای این واقعه گردد. هرچند دیدیم که مهرباب از شنیدن این خبر واکنش‌هایی نابهنجار نشان داد ، دست به قبضه شمشیر برد و رودابه را تهدید به کشتن کرد و حتی با سیندخت نیز رفتاری خشونت آمیز داشت اما باید گفت که سیندخت شخصیت غالب در این داستان است و با رفتار و گفتار خود نه تنها مهرباب بلکه سایر شخصیت‌های قصه را مغلوب کرده به عملکرد مناسب وادار می کند :

بدو گفت سیندخت که ای سرفراز	به گفتار کژی مبادم نیاز
گزند تو پیدا گزند من است	دل دردمند تو بند من است
اگر باشد این نیست کاری شگفت	که چندین بد اندیشه باید گرفت
فریدون به سرو یمن گشت شاه	جهانجوی دستان همین جست راه
که از آتش و آب و از باد و خاک	شود تیره روی زمین تابناک

سخنان سیندخت خردمندانه است. او مطالبی را مطرح می کند که فردی چون مهرباب با شنیدن آن قانع می شود. به یادش می آورد که فریدون هم با شاه یمن وصلت کرد و زال همان شیوه را در پیش گرفته است و از این گذشته قانون طبیعت است که عناصر متضاد با هم پیوندند و از این پیوند روی زمین تابناک شود. سیندخت اعجوبه سخنوری ، تاثیر گذار ترین بخش سخنش را در آخر کلام مطرح می کند و خشم مهرباب را فرو می نشاند :

هرآن‌گاه که بیگانه شد خویش تو بود تیره روز بداندیش تو

سیندخت آرزوی درونی مهرباب را برای او مجسم ساخته است : خویشاوندی با سام و تیره روز شدن دشمنان. روشن است که حرکت ارتجالی سیندخت نسبت به این موقعیت پر مخاطره ، شتابزده و نسنجیده نیست بلکه با نوعی آمادگی که مقدمه حرکت ارتجالی است و مورنو آن را *warming up* نامیده است به این موقعیت واکنش نشان می دهد و آرامش را به خانواده خود باز می گرداند.

۳-۴. موقعیت سوم : سیندخت که یک بار با نرمی و مدارا خشم مهرباب را فرو نشانده بود با رسیدن خبر لشکر کشی منوچهر شاه به کابل در موقعیت بحرانی تازه ای قرار می گیرد. این بار آتش خشم مهرباب سرکش تر از آن است که به سادگی خاموش شود. در چنین شرایطی سیندخت نمی تواند بی درنگ حرکت ارتجالی نشان دهد . فردوسی روانشناسانه حالات سیندخت را به تصویر می کشد :

چو سیندخت بشنید بنشست پست دل چاره جوی اندر اندیشه بست

یکی چاره آورد از دل به جای که بد ژرف بین او به تدبیر و رای

در چنین موقعیتی نیز حرکت ارتجالی سیندخت به آفرینندگی می انجامد و عملکردی ابتکاری نشان می دهد. او پیشقدم می شود بعنوان فرستاده شاه کابل به دربار سام برود و او را از جنگ منصرف کند. مهربان نیز که از تصمیم گیری ناتوان شده - زیرا تکرار واکنش گذشتگان به موقعیت های تازه فرد را از انجام عمل ابتکاری فلج می کند- تدبیر سیندخت را می پذیرد و او را با هدیه های فراوان به دربار زال می فرستد.

پیش از آن که به آثار پاینده ای که به دنبال حرکت ارتجالی سیندخت ایجاد شد بپردازیم لازم است یکی از مباحث فرعی نظریه مورنو به نام " اصل ایفای نقش " *role playing principle* را که با این بخش از داستان در ارتباط است بررسی کنیم. اصل ایفای نقش در نظریه مورنو جایگاه خاصی دارد. او معتقد است هریک از افراد آدمی از هنگام تولد تا دوران سالمندی نقش هایی ایفا می کند که متناسب با سن ، خواهرش های دل ، معتقدات ، مقتضیات شغلی، قید و بندها و اصول و مقررات جامعه است. ایفای نقش کمک می کند که انسان هم خود را بهتر بشناسد و هم اجتماعی را که عضو آن است. گاه نیز انسان به ایفای نقش دیگران می پردازد. مورنو برای این امر اهمیت فراوان قائل است . فرد بهنجار متعادل معمولاً از این که پیوسته با دید محدود و شخصی خویش عالم خارج را تماشا کند خسته می شود و گاه از چشم دیگران به تماشای عالم می پردازد. مورنو معتقد است اگر این عمل قدری عمومیت پیدا کند گامی بزرگ در راه برقراری تفاهم و صلح و صفا در عالم برداشته خواهد شد. البته ایفای نقش دیگران به طور کامل میسر نیست ولی هرچه انسان نقش های بیشتری را در زندگی ایفا کند استعدادش برای ایفای نقش بیشتر می شود . مورنو ایفای نقش دیگران را روش مناسبی برای اجتماعی شدن فرد و اصلاح رفتار اجتماعی او می داند (این دیدگاه مورنو سرانجام به نظریه هایی چون " روان نمایشی " و " جامعه نمایشی " و از این طریق به یک شیوه درمانی جدید در روانشناسی به نام " تأثر درمانی " انجامید). اصل ایفای نقش به وضوح در عملکرد سیندخت دیده می شود. او اراده می کند در مقابل سام در نقش " فرستاده شاه کابل " قرار گیرد. سیندخت حتی برای آن که به خوبی از عهده چنین نقشی برآید کلاهی خود بر سر می گذارد و با عزمی استوار حرکت می کند :

یکی ترگ رومی به سر برنهاد	یکی باره زیر اندرش همچو باد
بیامد گرازان به درگاه سام	نه آواز داد و نه برگفت نام
به کارآگهان گفت کز ناگهان	بگویند با پهلوان جهان
که آمد فرستاده کابلی	به نزد سپهبد یل زابلی

سیندخت در این ایفای نقش بسیار ماهرانه عمل می کند. ورودش غافلگیر کننده و با اقتدار است تا بیشترین تاثیر را بر اطرافیان سام داشته باشد. اما در مقابل سام ادب و تواضع در پیش می گیرد، هدیه ها را تقدیم می کند، از بی گناهی مردم کابل در این پیشامد سخن می گوید و چنان خردمندانه رفتار می کند که شگفتی سام برانگیخته شده نام او را می پرسد. سیندخت به خوبی بر شرایط پیش رو احاطه دارد. از یک سو کینه و نفرت ایرانیان نسبت به ضحاک و از سوی دیگر وفاداری پهلوانان به عهد و پیمان را می شناسد. به همین دلیل ابتدا از سام عهد می گیرد که جانش در امان باشد آنگاه خود را معرفی می کند. اینک زمان آن رسیده که سیندخت در جایگاه اصلی خود یعنی یک مادر که ملکه یک سرزمین نیز هست نقش آفرینی کند.

چو بشنید سیندخت سوگند او	همان راست گفتار و پیوند او
زمین را ببوسید و برپای خاست	بگفت آنچه اندر نهان بود راست
که من خویش ضحاکم ای پهلوان	زن گرد مهراب روشن روان
همان مام رودابه ماهروی	که دستان همی جان فشاند بروی

سیندخت با سه عنوان خود را به زال معرفی می کند اما اگر به دقت بنگریم به نظر می رسد که او در ترتیب بیان کردن این سه عنوان تعمد خاصی داشته است. این که ابتدا خود را خویش ضحاک معرفی می کند شاید به دلیل رعب و وحشتی باشد که هنوز از شنیدن این نام در دل ایرانیان ایجاد می شود پس سیندخت از یادآوری خویشاوندیش با ضحاک - که قطعاً زال از آن خبر دارد - نه تنها شرمند نیست بلکه در این موقعیت از آن بعنوان نوعی تفاخر استفاده می کند. دومین عنوان همسری با مهراب است که البته مقصود سیندخت بیان ملکه بودن خود اوست هرچند این عنوان نسبت به خویشاوندی با ضحاک از بار معنایی کمتری برخوردار است زیرا حکومت مهراب در مقایسه با پادشاه ایران زمین نوعی حکومت محلی به شمار می آید. اما سیندخت مهم ترین عنوان برای معرفی خود را آخر از همه به کار می برد آن هم با قید نکته ای بسیار زیرکانه: مادر رودابه، همان دختری که زال به خاطرش جان می دهد. فردوسی پیش از این ماجرای پرورش زال نزد سیمرغ و پشیمانی سام را به گونه ای بیان کرده که گویی همه شخصیت های شاهنامه از ستم سام نسبت به زال و پشیمانی او باخبرند و سیندخت نیز در چنین موقعیتی از همین نکته استفاده می کند. او می داند که سام در پی جبران خطای گذشته است و راضی به آزردهی مجدد زال نخواهد شد. نقشه مدبرانه سیندخت به همین جا ختم نمی شود. پس از معرفی زیرکانه اش، تلاش می کند حس نوعدوستی سام را نیز برانگیزد:

کنون آدمم تا هوای تو چیست ز کابل تو را دشمن و دوست کیست
اگر ما گنهکار و بدگوهریم بدین پادشاهی نه اندر خوریم
من اینک به پیش توام مستمند بکش گر کشی ور ببندی ببند
دل بی گناهان کابل مسوز کجا تیره روز اندر آید به روز

در نتیجه سخنان خردمندانه سیندخت سام عهد می کند منوچهر را از حمله به کابل منصرف سازد و رضایت او را برای وصلت زال و رودابه به دست آورد .

سخن ها چو بشنید از او پهلوان زنی دید با رای و روشن روان
چنین داد پاسخ که پیمان من درست است اگر بگسلد جان من
تو با کابل و هرکه پیوند توست بمانید شادان دل و تن درست
بدین نیز همداستانم که زال ز گیتی چو رودابه جوید همال

بدین ترتیب پاسخ‌های مناسب و بجای سیندخت به موقعیت‌های تازه‌ای که در برهه زمانی خاصی، زندگی خانوادگی و حتی سرنوشت مردم کشورش را تهدید می‌کرد سبب شد صلح و آرامش در کابل برقرار بماند. همان‌گونه که مورنو می‌گوید حرکت ارتجالی مناسب که به صفت آفرینندگی ختم شود آدمی را فقط به سازگار ساختن او با وضعیت موجود رهبری نمی‌کند بلکه سبب می‌شود که او به ایجاد وضعیت‌های تازه بپردازد. حرکت ارتجالی بهنجار که به آفرینندگی می‌رسد سرانجام به اصل آثار پاینده و فرهنگی منتهی می‌شود. عملکرد سیندخت نیز به همراه ایفای نقش مناسب به آفرینش وضعیتی تازه انجامید که نتیجه آن حفظ آرامش و امنیت کشور بود. علاوه بر آن سیندخت با شاهکاری که در ایفای نقش اصلی خود در جایگاه یک مادر آفرید سبب شد ماجرای دلدادگی سبکسرانه و شتابزده رودابه که مقتضای سن او بود و نزدیک بود با واکنش نابهنجار مهرباب به فاجعه‌ای دردناک بینجامد با رضایت منوچهر و سام به پیوندی ختم شود که نتایج اصلی آن مدتها بعد با ظهور رستم تهمتن که ثمره پیوند زال و رودابه بود به بار نشست.

نتیجه‌گیری

فردوسی خالق بزرگترین اثر حماسی فارسی را به حق حکیم خوانده‌اند زیرا هزار سال پیش حماسه‌ای آفرید که امروز شخصیت و اعمال و رفتار قهرمانانش همچون انسان‌های زنده با افکار و اندیشه‌های واقع‌نمایانه می‌تواند در بوته نقد روانشناسانه قرار گیرد. داستان زال و رودابه در دل خانواده‌ای رخ می‌دهد که

هریک از اعضای آن بارها در برابر موقعیت های تازه قرار می گیرند و واکنش های گوناگونی از خود بروز می دهند. نظریه مورنو از جمله دیدگاه های روانشناسی نو است که می تواند در تحلیل واکنش های رفتاری قهرمانان این قصه بعنوان ابزاری برای ارائه نقد روانشناسانه به کار آید. نقد داستان زال و رودابه از این دیدگاه بیش از پیش شخصیت پردازی دقیق و عمیق فردوسی را جلوه گر می سازد. او قهرمانان داستان های خود را با موقعیت های تازه روبرو می کند و واکنش های آنان را به همراه نتایج حاصل از این واکنش ها به تصویر می کشد. در این داستان رودابه دختری نوجوان است و به مقتضای سن و جایگاه اجتماعیش بعنوان یک شاهزاده در موقعیت های تازه واکنش هایی با شدت و شتاب بالا نشان می دهد که به شرایطی بحرانی می انجامد. مهرباب شاه کابل شخصیتی است میانسال اما درگیر تردید و فاقد واکنش های مناسب در مقابل موقعیت های تازه. به همین دلیل حرکت های ارتجالی او یا تکرار تجربیات گذشتگان است و یا واکنشی نابهنجار که ممکن است در عوض منتهی شدن به اصل آفرینندگی و آثار پاینده به ایجاد آثاری مخرب بینجامد. در این داستان تنها سیندخت مادر رودابه و ملکه کابل است که با واکنش های تازه و متناسب با هر موقعیت نه تنها از شدت آثار مخربی که نتیجه واکنش های شتابزده رودابه و حرکت های نابهنجار مهرباب است می کاهد بلکه با ایفای نقش موثر در جایگاه خود و حتی ایفای نقش دیگران در موقع لزوم به اصل آفرینندگی یعنی ایجاد شرایط تازه و مطلوب و سرانجام به اصل آثار پاینده و فرهنگی یعنی برقراری صلح و آشتی می رسد.

منابع و مأخذ

- زرین کوب، عبدالحسین. نقد ادبی، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۹.
- سیاسی، علی اکبر. نظریه های شخصیت، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۸۶.
- شاپوریان، رضا. مقدمه ای بر روانشناسی عمومی، انتشارات روزبهان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- شمیسا، سیروس. نقد ادبی، انتشارات فردوس، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۱.
- فردوسی، ابو القاسم. شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۶.

.۱۹۴۷. Beacon House :New York . ' Theater of spontaneity L.MORENO' J-

.۱۹۴۶. Beacon House : .Y.N . ' Grouppsychotherapy L.MORENO' J-